

میراث اجتماعی و فرهنگی طریقت مرشدیه در شهر خنج و نواحی جنوبی آن (سده‌های هفتم و هشتم هجری)

اعظم رحیمی جابری

دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه شیراز

rahemejabere@chmail.ir

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۹ تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۲۰

چکیده

خنج، ناحیه‌ای است در جنوب فارس که به عنوان توقفگاهی در پس کرانه خلیج فارس محسوب می‌شود. در قرن هفتم هجری شعبه‌ای از طریقت مرشدیه به رهبری شیخ رکن الدین دانیال خنجی در خنج پایه‌گذاری می‌شود که موجب تحولات گسترده‌ای در این خطه و جنوب ایالت فارس شد. طریقت مرشدیه در نیمه دوم قرن چهارم هجری توسط شیخ ابواسحاق کازرونی در کازرون بنیان نهاده می‌شود و تا اوایل قرن نهم هجری در اکثر نقاط ایران بویژه خنج که به عنوان شاهدی از عصر شکوفایی و تأثیرگذاری این طریقت محسوب می‌شود، گسترش می‌یابد. در این راستا، نوشتار حاضر با روش توصیفی تحلیلی و با طرح این سؤال که پیروان طریقت مرشدیه بر حیات فرهنگی و تاریخی شهر خنج چه تأثیراتی گذاشتند؟ زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی این شهر را بررسی می‌کند تا پیامدهای نفوذ طریقت مرشدیه بر این منطقه را تبیین کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد، میدان این طریقت تأثیراتی مهمی بر حیات فرهنگی و بافت تاریخی خنج بر جای گذاشتند.

واژگان کلیدی: خنج، هرمز، طریقت مرشدیه، شیخ رکن الدین دانیال خنجی.

مقدمه

خنج ولایتی است که در جنوب فارس قرار دارد و از سابقه‌ای کهن و تمدنی ارزشمند برخوردار است. این سرزمین از دیرباز به عنوان جایگاه تجاری ممتازی محسوب می‌شد. این موقعیت ویژه در جذب مهاجران بویژه عالمان و عارفان از سایر بخش‌های جنوبی فارس به این منطقه، مؤثر بود. در قرن هفتم هجری، شیخ رکن الدین دانیال خنجی از پیروان شیخ ابواسحاق کازرونی^۱ (۴۲۶-۳۵۲ق)، به خنج مهاجرت کرد و این شهر را به عنوان پایگاه فرهنگی خود قرار داد. از این زمان، خنج تا حد یک شهر درجه اول، به اوج شکوفایی و ترقی خود رسید. از این حیث، تأملی بر جایگاه پیروان این طریقت در شهر خنج، موضوع درخور اعتنایی است. موضوعی که با توجه به تأثیرات بلندمدت این طریقت بر حیات فرهنگی و بافت تاریخی این منطقه، هم از جهت شناخت تاریخ محلی و هم از جهت شناخت تاریخ اجتماعی، درخور مطالعه نشان می‌دهد.

به رغم نقش‌آفرینی وسیع و اثرگذار طریقت مرشدیه در بافت تاریخی و فرهنگی شهر خنج، نه‌تنها گزارش‌های منابع تاریخی اندک و محدود است، بلکه پژوهش مستقل و مشخص جدیدی هم انجام نشده است. تحقیقات معدود صورت گرفته از جمله، مقاله "بازخوانی یک وقفنامه در خنج فارس" اثر محمد ابونجمی و یونس صادقی و مقاله "خنج" از الله قلی اسلامی به بررسی وقفنامه و معماری بقعه شیخ دانیال خنجی تمرکز داشته‌اند. همچنین کتاب خنج دارالاولیای فارس اثر محمد نور نوری و کتب محمد باقر وثوقی از جمله خنج گذرگاه باستانی لارستان، تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس؛ ملوک هرمز و تاریخ مفصل لارستان نیز به تاریخ و جغرافیای خنج و شرح حال عرفای این منطقه از جمله شیخ رکن الدین دانیال خنجی پرداخته‌اند. به این ترتیب، به جایگاه و تأثیرات این طریقت و بازتاب آن در دیگر مناطق، اشاره نشده است. نوشتار حاضر با روش توصیفی تحلیلی و تبیین و تفسیر وجوه مختلف موضوع و طرح این سوال اصلی که طریقت مرشدیه در حیات فرهنگی و بافت تاریخی خنج چه پیامدهایی داشت؟ این مدعا را دنبال می‌کند که مریدان این طریقت با توجه به جایگاه اجتماعیشان، در وجوه فرهنگی و تاریخی حیات شهر خنج تأثیرات مثبتی بر جای گذاشتند. در این راستا، این مقاله برای تبیین زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی شهر خنج

^۱ - شیخ ابواسحاق کازرونی معروف به شیخ مرشد، مؤسس طریقت مرشدیه بود (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۱۱، ۶۲-۴۲، ۱۴۵؛ جامی، ۱۳۸۶: ۲۶۰؛ عطارنیشابوری، ۱۳۸۳: ۷۹۵؛ زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۴۵).

تلاش می‌کند، سپس جایگاه و تأثیرات طریقت مرشدیه در این منطقه (در سده‌های هفتم و هشتم هجری) را بررسی می‌کند.

اهمیت این رویکرد، علاوه بر بررسی سیر تحول اقدامات عمرانی این طریقت، به ویژه از آن جهت است که به شناختی از یک تجربه موفق در توسعه فرهنگ ایرانی اسلامی، تأکید دارد.

جغرافیای تاریخی خنج

بلوک خنج به مرکزیت شهر خنج از گرمسیرات فارس است که در ۲۶۰ کیلومتری فیروزآباد، بین قیر و لارستان واقع است. شهر خنج با سابقه تاریخی درخشان و قدمت دو هزار ساله‌اش، یکی از شهرهای مهم لارستان در جنوب فارس می‌باشد که در ابتدای دشتی نسبتاً وسیع در کوهپایه‌های زاگرس جنوبی قرار گرفته است. فاصله آن تا خلیج فارس، ۹۰ کیلومتر و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۰۴۴ متر می‌باشد. شهر خنج در ۲۷ درجه شمالی و ۵۲ درجه شرقی واقع شده و حدود آن از شمال به قیروکارزین، از مشرق به جویم و اوز و از جنوب به علامرودشت می‌رسد. این شهر در راه اصلی شیراز به لار و در فاصله ۱۰۶ کیلومتری شهرستان لار واقع است (وثوقی، ۳۷۴: ۱۱).

نام شهرهای ایران در دوره‌های مختلف تاریخی با دگرگونی زبان، دچار تغییر شده است. خنج نیز از این امر مستثنا نبوده و در قرون گوناگون تاریخی و جغرافیایی، نام این شهر به شکل‌های گوناگونی آمده است که قدیم‌ترین نام آن در کتاب *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*^۲، به صورت هُنْگ (Hong) ضبط شده است (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۴۲۶) و بعدها به صورت‌های گوناگون خنج بال (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۷۲)، خنج فال (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۱۸)، هونج (Honj)، خُنْگ (Xong) و خوانج (xowanj) (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۳۰۲) درآمد، اما امروزه نام این شهر به صورت خنج

^۲ - *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*، اقتباس از سیرت نامه‌ای به زبان عربی به نام سیرت مرشدیه و بنابر گفته صاحب آن، محمود بن عثمان، "مجموعه صفت و سیرت و معاملات شیخ مرشد" (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۵) است. مؤلف سیرت نامه عربی، خطیب امام ابوبکر محمد عبدالکریم بن علی بن سعد (م. ۵۰۲ق)، احتمالاً اثرش را در بیست سال پایان قرن پنجم هجری نوشته است، وی، سومین جانشین شیخ ابواسحاق بود و به مدت چهل و چهار سال خلافت کرد (همان: ۳۸۳-۳۸۲). محمود بن عثمان در سال ۷۲۸ق، کتاب *فردوس المرشدیه* را در ۴۰ باب در کازرون تألیف کرد. چنانچه خود در باب نخست *فردوس* گفته است، کتاب را بدون کم و کاست و البته همراه با افزوده‌هایی، در قرن هشتم هجری به فارسی ترجمه و تألیف کرده است (همان: ۶-۵).

(khonj) کاربرد دارد (صوره‌الاقالیم، ۱۳۵۳: ۴۴).

در مورد وجه تسمیه آن نظرات مختلفی وجود دارد. فارسنامه ناصری چنین می‌نویسد: " نام این قصبه در اصل خُنگ بوده یعنی گوشه و بیغوله و بعد از تصرف عربی گاف مبدل به جیم گشته و آن را خُنْج گویند" (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۳۰۲). نظر دیگر اینکه نام اولیه این اسم، هنگ بوده که به مرور زمان به خنگ، هنج و خنج تبدیل شده است (خنجی، ۱۳۸۶: ۱۱۶). همچنین معنای شادی و جشن برای خنج با واقع شدن آن در مجاورت روستای سده در ۵ کیلومتری شمال خنج مطابقت دارد؛ چرا که جشن سده که یکی از مراسم مهم زرتشتیان در دوران ساسانیان بوده، در محل این روستا برگزار می‌شد و احتمال دارد که نام خنج برای این منظور نیز به کار می‌رفت (نوری، ۱۳۸۴: ۱۳۹).

چنان‌که بیان شد، نام اولیه این شهر هُنگ بوده (ابن‌عثمان، ۱۳۳۳: ۴۲۶) که در زبان پارسی به معنای گوشه است و علت نامگذاری آن، نمایانگر نوعی بافت فرهنگی و معنوی بوده که از طریق ایجاد خانقاه‌های گوناگون بویژه پس از قرن ششم هجری، خود را نشان داده است. با این تعبیر، ساختار اصلی شهر بر بنیاد فرهنگی و معنوی پایه‌گذاری شده است (وثوقی، ۱۳۷۴: ۱۲). بنابراین، خنج بیشتر با نام علما و دانشمندان فراوان خود شهره بوده و دارالاولیاء خوانده می‌شد (نوری، ۱۳۸۴: ۱).

آوازه این شهر در دوران اسلامی بویژه در طی سده‌های ششم و هفتم هجری، برای ورود علما و بزرگان، جاذبه مناسبی داشت. این مهاجران، قطب بسیار قدرتمندی در این خطه ایجاد کردند و اولیای بزرگواری تربیت شدند و از آن روز، خنج را کنج اولیا گفتند. شاید بعدها، کُنْج تبدیل به خُنگ و به زبان محلی خُگ (Xog) تبدیل و پس از آن معرب آن کلمه خنج مصطلح شده باشد (همان: ۱۴۱).

در گذشته، شهر خنج بسیار آباد، ثروتمند، پرجمعیت و پهناور بود؛ چنانکه حسینی فسایی می‌نویسد:

خنج در قدیم شهری معمور و آباد بوده و دهات آباد و نخلستانها و باغهای بسیاری داشته است. نزدیک به شصت فرسنگ از شیراز دور است و به روزگار رونق و آبادانی، این شهر

شش هزار خانه داشت و تأسیسات و اماکن شهری، چون مساجد و بازار و کاروانسرا و مدرسه و حمام و عمارات خیریه در آن فراوان بود و آثار و نشانه‌های بسیاری از این اماکن هنوز برجاست (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۲ / ۱۳۰۲).

خنج در مسیر بازرگانی شیراز به طرف سیراف، کیش و بعدها هرمز قرار داشت. به همین دلیل، این شهر، به عنوان توقفگاهی در امتداد مسیرهایی که به سمت خلیج فارس می‌رفتند، اهمیت داشت و نقش مهمی در تجارت منطقه‌ای ایفا می‌نمود (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۴۰؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۱۶؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۲ / ۶۷۴؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۸۶-۳۸۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۵۸). این منطقه، بویژه با پیشرفت جزیره کیش به جای سیراف، معتبر شد و به مرور، به اوج توسعه و رونق اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی رسید. این امر باعث نفوذ و حاکمیت امرای لارستان و همچنین قدرت معنوی علماء بر مناطق جنوب و بنادر شد. اهمیت این منطقه تجاری باعث شد که ابوبکر بن سعد سلغری (حک. ۶۵۹-۶۲۳ق) که "خلاصه خاندان سلغریه" (شبانکاره ای، ۱۳۷۶: ۱۸۴) و "چراغ دوده سلغریان" بود (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۷۹)، تلاش نماید تا دامنه نفوذش را به خلیج فارس گسترش دهد و در این مرحله، در سال ۶۲۶ق، به سرعت با دیگر قدرت های محلی و از آن جمله با ملوک کیش و لار و شبانکاره درگیری پیدا کرد و این مناطق را تصرف نمود (شبانکاره ای، ۱۳۷۶: ۱۸۴؛ زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۸۰؛ وصاف الحضرة شیرازی، ۱۳۴۶: ۱۰۵-۱۰۴). به این ترتیب، خنج طی سده‌های ششم تا دهم هجری، در اوج آبادی و ترقی بود، اما نیمه اول قرن دهم هجری می‌تواند به عنوان تاریخی مهم در حیات اجتماعی خنج محسوب شود، چراکه حوادثی که طی این سالها به وقوع پیوست؛ چون انتقال مسیرهای تجاری منتهی به خلیج فارس از طریق خنج به مسیر جهرم، بروز اختلافات شدید فرقه‌ای در خنج، ناامنی و بسیاری عوامل دیگر باعث شد که به تدریج خنج از رونق پیشین افتاده و سالهای رکود و افول را آغاز نماید (وثوقی، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۳)؛ به طوریکه قرن ها پس از آن، نتوانست به آن دوران باشکوه و طلایی خود بازگردد.

زمینه ها و مؤلفه های تأثیرگذار در نفوذ طریقت مرشدیه در خنج

طریقت‌های صوفیانه در بُعد اجتماعی و فرهنگی، عنصری تعیین‌کننده در اخلاق، نحوه زندگی و جهان‌بینی مریدان خود بودند. بعضی از این طریقت‌ها با ارائه روشی خاص، دنیاگریزی و معنویت‌گرایی را رواج می‌دادند و در مقابل، طریقت‌های دیگری نیز بودند که با وجود تأکید بر روح و روان و ترویج معنویت‌گرایی، گوشه‌گیری و عزلت را رد می‌کردند. چنانکه ابو عبدالله محمد بن

خفیف شیرازی معروف به ابن خفیف (م. ۳۷۱ق) از مشایخ بزرگ شهر شیراز و مرشد شیخ ابواسحاق کازرونی (مؤسس طریقت مرشدیه) (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۲۵-۱۹) نیز از عزلت دوری می‌کرد و به گفته خود او "مجالست و مخالطت با فقرا اختیار کردم و صحبت ایشان به غنیمت شمردم" (الدیلمی، ۱۳۶۳: ۴۹). شیخ ابواسحاق کازرونی نیز تصوّف را از حالت انزوا درآورد و به آن کاربرد اجتماعی و عملی داد. به گفته او: "مرد باید که در میان خلق بگوید و بشنود و بکار ایشان قیام نماید و یک طرفه‌العین از یاد حق و مشاهده حق باز نماند" (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۱۹۲). از این رو، طریقت شیخ ابواسحاق موسوم به مرشدیه به عنوان یکی از طریقت‌های تأثیرگذار بر بخشی از حیات جامعه ایرانی، رویکرد خاص خود را، به مسائل مختلف اجتماعی، فرهنگی و مذهبی نشر و گسترش داد. به این ترتیب، از اهداف مهم این طریقت؛ تبلیغ دین اسلام بود و پس از آن، دستگیری از نیازمندان و مسافران از اهمّ فعالیت‌های آن شد (همان: ۱۷، ۲۹، ۳۴، ۳۸۰؛ عطارنیشابوری، ۱۳۸۳: ۸۰۰؛ زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۴۶) که در نفوذ و گسترش آن بسیار مؤثر بود. چنانکه پیروان مرشدیه در خنج به رهبری شیخ رکن الدین دانیال خنجی، نیز این نوع اقدامات خیرخواهانه را دنبال می‌کردند. از دلایل مهم گسترش طریقت مرشدیه در خنج، رشد اندیشه‌های صوفیانه و عرفانی است که باعث ایجاد جایگاه ارزشمند برای صوفیان این طریقت و شکل‌گیری بناهای آرامگاهی و عام‌المنفعه متعلق به مرشدیه بود.

موضوع دیگری که در گسترش طریقت مرشدیه در شهر خنج بی‌تأثیر نبود، موقعیت سوق‌الجیشی و استقرار این منطقه در کانون راه‌های تجاری و مواصلاتی مهم بود. با واقع شدن خنج در امتداد مسیرهای تجاری، علاوه بر اینکه رونق و شکوفایی اقتصادی این منطقه را در پی داشت، به همان نسبت، مبادلات فرهنگی نیز صورت می‌گرفت. بنابراین، مریدان مرشدیه به عنوان سفیران فرهنگی، سبب ترویج و گسترش این طریقت در خنج شدند که تأثیرات بسیاری بر نواحی جنوبی ایران در سده‌های هفتم و هشتم هجری بر جای گذاشت (کاوتس، ۳۹۲: ۸۲).

علاوه‌براین، مریدان مرشدیه در خنج با عرضه خدمات اجتماعی، راه تبلیغ عملی برای طریقت را در پیش گرفتند و از این طریق در قلوب مردم نفوذ کردند. جاذبه معنوی شیخ ابواسحاق نیز معتقدان بسیاری از خاص و عام یافت. شیخ ابواسحاق کازرونی، افزون بر این که در میان مردم کازرون دارای آوازه و اعتبار بسیاری بود؛ در سایر مناطق ایران از جمله خنج نیز مورد توجه و علاقه مردم قرار داشت. باب بیست و دوم کتاب *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه* (در فراست و کرامات شیخ مرشد)، دربردارنده حکایاتی در بیان کرامات شیخ مرشد است (ابن عثمان، ۱۳۳۳:

۱۷۹-۱۴۰). کراماتی که در زمان حیات و نیز پس از مرگ شیخ ابواسحاق به او نسبت داده‌اند، حاکی از اعتقاد عامه مردم به اوست (همان: ۱۷۹-۱۴۱۲، ۱۹۴، ۱۴۰-۴۰۲؛ عطارنیشابوری، ۱۳۸۳: ۷۶۸-۷۶۴). کرامات و برکات شیخ مرشد که در برآورده شدن حاجات با زیارت قبر وی حاصل می‌شد و به گفته عطارنیشابوری "هر چه از صحبت وی طلبند، حق تعالی به فضل خود آن مقصود را روا گرداند"، باعث شده بود تا در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری، او را شحنة مشایخ و قبرش را تریاک اکبر و تریاک مجرب بدانند و تا چند قرن بعد نیز از آن، چنین یاد کنند (عطارنیشابوری، ۱۳۸۳: ۷۹۵؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۲/ ۶۰۵؛ ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۳۱، ۶۶۲).

افزایش روزافزون جایگاه مردمی صوفیان مرشدیه، سبب توجه حاکمان به آنان شد که به تبع آن، افزایش نفوذ سیاسی و اجتماعی مریدان مرشدیه را در پی داشت. کرامات معنوی شیخ ابواسحاق در خنج از چنان حرمت و تقدسی در میان عامه مردم برخوردار بود که حتی پادشاهان و امراء و وزراء نیز سر ارادت بر آستان او فرود می‌آوردند و از مشایخ این طریقت حمایت می‌کردند (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۷۳). از این رو، فعالیت‌های متنوع تشکیلات مرشدیه با حمایت‌های حکومتی پویا و تأثیرگذار بود. پیروان مرشدیه نزد سلاطین و حاکمان جایگاه ویژه‌ای داشتند. بویژه شیخ ابواسحاق که به گفته محمود بن عثمان "ملوک و سلاطین به وی قربت جستندی و او را عزیز و مکرم داشتندی" (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۱۰). به همین سبب، شیخ ابواسحاق، توانست علاوه بر نفوذ مذهبی و اجتماعی از قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی قابل توجهی نیز برخوردار شود (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۱۹۸؛ ۷۹؛ Soudavar, ۱۹۹۲: ۷۹؛ خواجوی کرمانی، ۱۳۵۰: ۲۶۷-۲۶۵؛ خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۵۶۲-۵۶۱). از این رو، شهرت ابواسحاق به حدی رسید که حتی حاکمان محلی برای تبرک و دوام حکومت خود، نام وی را بر سکه‌های خود می‌آوردند (عقیلی، ۱۳۷۷: ۲۹۰-۲۸۹؛ عقیلی، ۱۳۵۸: ۷۶۵-۷۶۴؛ قاسم بگلو، ۱۳۸۵: ۱۱۴-۱۱۳، ۱۱۹). محمود بن عثمان در کتاب خود به روشنی، این اقتدار سیاسی شیخ ابواسحاق را بیان می‌کند (ابن عثمان: ۱۳۳۳: ۳۵). علاوه بر این، آرامگاه شیخ ابواسحاق نیز تا قرن نهم هجری از اعتبار و احترام زیادی نزد سلاطین و دولتمردان و مردم، برخوردار بود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۲۶-۲۲۵؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/ ۶۱۵-۶۱۲؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۳/ ۱۰۷۵؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱/ ۳۳۷؛ و صاف الحضرة شیرازی، ۱۳۴۶: ۱۱۰-۱۰۹).

نویسندگان خارجی، به حکمی اشاره می‌کنند^۳ که نشان می‌دهد طریقت مرشدیه در میان اشراف و بزرگان، اقبال بسیاری یافته بود (Soudavar, ۱۹۹۲: ۷۹-۸۰؛ چغمن؛ تانیندی، ۱۳۸۵: ۸۴). چنانکه ملوک هرمز^۴ در قرن هشتم هجری از پیروان طریقت در خنج حمایت می‌کردند که این امر تداعی کننده ارتباط میان طریقت مرشدیه و اشراف است (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۷۳). همچنین براساس، نسخه خطی شروط، بقعه شیخ ابواسحاق، موقوفات بسیاری نیز داشت که به موجب احکام سلاطین از پرداخت مالیات معاف بودند و اجاره این موقوفات توسط متولیان بقعه گرفته می‌شد (دریستی کازرونی، شروط (نسخه خطی)، ش ۷۶۱۲: ۲۴-۲۲، ۶۸-۶۱، ۱۱۲، ۷۴-۱۱۱). ارادت مردم خنج نیز به طریقت مرشدیه با موقوفاتی که برای مقبره شیخ رکن الدین دانیال تعیین کرده بودند، ثابت شده بود. شیخ رکن الدین دارای موقوفات بسیاری در خنج بود که توسط متولیان اداره می‌شد و در عصر سلطنت سلطان یعقوب بایندر (حک. ۸۸۹-۸۸۳ق)، طبق فرمانی، مصون از تعرض و اخذ مالیات بودند (وثوقی، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۵۲۳). از این رو، حمایت‌های مالی و معنوی حکام و دولتمردان از مریدان مرشدیه که نشان دهنده اهمیت رابطه میان حکام و شیوخ این طریقت و تقدس آنهاست، زمینه تبلیغ و ترویج این طریقت را در خنج به سرعت فراهم آورد.

جایگاه و تأثیرات طریقت مرشدیه در خنج

طی قرن هفتم هجری شاخه‌ای از طریقت مرشدیه، به رهبری شیخ رکن الدین دانیال خنجی در منطقه خنج و لارستان بنیان نهاده می‌شود که موجب تحولات گسترده‌ای در این خطه و جنوب ایالت فارس می‌شود. وی در اقطار لارستان و بلاد مجاور، مورد احترام و تجلیل همه طبقات بود؛ چنانکه تاکنون نیز مشهور و آرامگاه وی محل نذورات مردم است. پدر شیخ رکن الدین دانیال، مرد صالحی بود که در دهی به نام گریش (نزدیک شهر خنج) با فرزندان خود به امر کشاورزی اشتغال

- این حکم که از محل نگهداری آن اطلاعی داده نشده، به خط رقاع و با جوهر طلایی و سیاه کتابت شده است و^۳ به اختیارات افرادی که به خلیفگی درگاه کازرونی منصوب شده اند، اشاره می‌کند. این فرمان دو مهر دارد: یکی چند Soudavar، ضلعی با تاریخ ۷۵۸ق و دیگری مربع شکل به تاریخ ۸۵۲ق، است و به خلفای طریقت مرشدیه تعلق دارد (چغمن؛ تانیندی، ۱۳۸۵: ۸۴). ۸۰-۷۹: ۱۹۹۲؛

در نیمه دوم قرن پنجم هجری بنیان نهاده می‌شود. وی پس از استیلا بر هرمز - ملوک هرمز به وسیله محمد درم کوب^۴ ساحلی (حوالی بندر عباس و میناب کنونی)، به نام خود سکه ضرب کرد و با ایجاد رابطه با حاکمان محلی، به توسعه دولت خود پرداخت (قزوینی، ۱۳۴۷: ۴۷-۴۶؛ شبانکاره ای، ۱۳۷۶: ۲۱۵).

داشت. شیخ رکن الدین، علاقه زیادی به معنویات داشت تا جائیکه برادران وی از تکاهل او در کار زراعت نزد پدر شکایت می‌برند، ولی پدر متوجه شخصیت معنوی وی می‌شود و برادران را از تعرض باز می‌دارد و او را در عالم خود آزاد می‌گذارد. شیخ رکن الدین نیز به کسب علم و معرفت و تمسک به زهد و عبادت می‌پردازد و پس از مدتی به خنج می‌آید و در مسجدی اقامت می‌گزیند و در آنجا به تحصیل علوم می‌پردازد و پیرو طریقت شیخ ابواسحاق می‌شود. وی، در عالم پنهان می‌بیند که راهنما و مرشد او که همواره در رویاء با او در تماس بوده است، کسی جز شیخ ابواسحاق نیست. در کتاب فردوس المرشدیه در این باره چنین آمده است:

احوال شیخ دانیال هنگی چنان بود که از طفولیت، شیخ مرشد قدس الله روح العزیز را با او نظری بود و او را قبول کرده بود و پیوسته در واقعه تربیت او کردی و شیخ دانیال، پدری داشت و مردی حاجی بود و صالح و پرهیزگار و زراعت کردی و او از دیه گریش (گراش) بود نزدیک هنگ و او را هفت فرزند بود. کوچکترین فرزندان، دانیال بود و دانیال از کوچکی صالح و عابد و متقی بود. چون برادران وی به صحرا شدندی از برای زراعت، دانیال با خود ببردندی. دانیال برفتی و ابریقی آب برگرفتی از بهر وضو ساختن و با برادران به صحرا برفتی. چون وقت نماز درآمدی، وضو بساختی و نماز کردی و برادران او را ملامت کردند و با همدیگر گفتندی که دانیال از برای آن به وضو ساختن و نماز کردن مشغول می‌شود تا کاری نکند و مدد ما ندهد... شبانگاه که پیش پدر رفتند، احوال دانیال با پدر بگفتند. پدر، ایشان را گفت مصلحت آن است که شما زحمت دانیال ندهید و او را به کار دنیا مشغول ندارید که او را چنان می‌نماید که از برای کار آخرت آفریده‌اند ... دانیال شب و روز به عبادت حق مشغول بود و شیخ مرشد پیوسته او را در واقعه تربیت کردی و راه راست نمودی، لیکن دانیال، شیخ مرشد نشناختی. چون مدتی بگذشت بعد از آن دانیال از دیه گریش از پیش پدر و برادران بیرون آمد و روی در هنگ نهاد. برفت و در گوشه مسجدی نزول کرد و به عبادت حق مشغول شد و می‌خواست که اقتداء به مشایخ کند و نمی‌دانست که چه سازد تا شیخ مرشد قدس الله روح العزیز در خواب یکی از خلفا رفت که در آن زمان بود و او را فرمود که نامه بنویس از برای جوانی طالب که در هنگ می‌باشد و او را دانیال گویند که وی از جمله مریدان ماست و طبلی و علم می‌به وی فرست. آن خطیب چون از خواب برآمد، نامه نشست برای دانیال و یکی از مریدان بخواند و آن نامه و طبلی و علم می‌به وی داد و او را به هنگ فرستاد. برفت و دانیال

طلب کرد و آن نامه و طبل و عَلم به وی رسانید. دانیال آن نامه بستند و ببوسید و بر چشم گرفت و سجدۀ شکر کرد. بعد از آن او را معلوم شد که شیخ مرشد بود که او را تربیت می‌کرد^۵ (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۴۲۶).

شیخ دانیال بعد از آنکه طبل و عَلم شیخ ابواسحاق را دریافت کرد، مورد احترام اهالی خنج واقع شد و شاگردانی گرد خود جمع کرد. در سال ۱۲۰ق، به قصد زیارت مقبرۀ شیخ ابواسحاق به کازرون آمد و از خلیفۀ شیخ ابواسحاق، به نام جمال‌الدین ابوحامد احمد بن محمد، خرقة‌ای دریافت نمود (همان: ۴۲۷-۴۲۶؛ شیروانی، ۱۳۳۹: ۳۳۶؛ معصوم شیرازی، بی تا: ۱۷۳/۲). پس از آن، شیخ رکن الدین دانیال، به گسترش و تبلیغ طریقت مرشدیه در خنج و منطقه لارستان پرداخت و پایه گذار فرقه‌ای از دراویش معروف به دانیالی شد. شیخ دانیال، همچنین در خنج به ترویج دین اسلام در میان زرتشتیان نیز پرداخت و زرتشتیان، داوطلبانه به حضور شیخ دانیال می‌آمدند و اسلام را می‌پذیرفتند و با او بیعت می‌کردند و پس از آن به نام "اتباعی دانیالی" معروف گردیدند. امروزه همین فامیل با نام اتباعی به عنوان بزرگترین قوم و طایفه در خنج سکنی داشته و زندگی می‌نمایند (نوری، ۱۳۸۴: ۳۷۷). شیخ دانیال، خانقاه خود را در خنج مستقر ساخت و به زودی در تمامی فارس از شهرت بسیاری برخوردار شد (Aubin, ۱۹۶۹: ۲۷). حمدالله مستوفی خانقاه خنج را به عنوان یکی از چهار رکن دراویش جنوب ایران دانسته، می‌نویسد: "مردی صاحب کرامات بود و از کس لقمه دریغ نداشتی و تا این غایت سفرۀ او روان است و این سفره و سفره شیخ کبیر ابو عبدالله خفیف در شیراز و سفره ابواسحاق کازرونی و سفره طاووس الحرمین به ابرقوه، ملک فارس را چون چهار رکن نهاده‌اند" (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۶۷۵). از این رو، در خانقاه شیخ رکن‌الدین دانیال از مسافرین و رهگذران پذیرایی می‌شد و به آنها اطعام می‌دادند.

^۵ - در روایتی دیگر از شیخ دانیال، کشف و شهودی گزارش شده است که طی آن دانیال در می‌یابد که شیخ ابواسحاق شحنة همه شیوخ است و براساس این روایت، ابن خفیف (م. ۳۷۱ق) که مرشد شیخ ابواسحاق بود، مورد مذمت واقع شده است. می‌توان گمان برد که این حادثه به اوایل کار وی و مربوط به زمانی است که به سوی طریقت مرشدیه جذب شده است، بدون آن که وابستگی کامل خود را به شیخ ابواسحاق اعلام کرده باشد. هدف این کشف و شهود در عین حال آشکار کردن حضور مرشدش برای وی نبوده، بلکه خصوصیت ناپسند اعمال یک طغیانگر مذهبی به نام محمود فضل بود که درباره ارزش وی با خود کشمکش داشته است و به فاصله چند روز از این واقعه، مسافری خبر وفات این فرد را می‌آورد (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۴۳۴-۴۳۲).

به این ترتیب، شیخ رکن‌الدین دانیال در زمان خود یعنی قرن هفتم هجری، تأثیرات بسیاری بر جنوب ایران و بویژه خنج گذاشت و باید دوره او را عصر دانیال نامید. وی، دارای نفوذ معنوی بسیاری در لارستان و سواحل قلمرو پادشاهان هرمز بود. تأثیری که وی در منطقه لارستان بر جای گذاشت، سال‌ها پس از مرگش تا اوایل قرن هشتم هجری نیز هنوز بر جای بود و ابن بطوطه می‌نویسد که شیخ دانیال در نواحی لار مشهور و سخت مورد احترام است (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۷۳). وی، با جذب و جلب شاگردان و مریدان بسیار، شهر خنج را مرکز فعالیت‌های فرهنگی خود قرار داد. وجود این کانون فرهنگی باعث شد تا خنج که در گذرگاه گرمسیر و در سمت کیش، فال،^۶ سیراف، لار و هرمز قرار داشت، به سرعت گسترش یابد و موقعیت بسیار خوبی پیدا کند، طریقت مرشدیه نیز به همان نسبت به سرعت گسترده شد و علاوه بر خنج و لار در نواحی خلیج فارس و اقیانوس هند نیز توسعه یافت.

ابن بطوطه در آستانه قرن هشتم هجری و هنگام عبور از خنج و لار از نفوذ و گسترده طریقت مرشدیه در مناطق جنوب ایران یاد کرده است. شیخ ابودلف خنجی (زنده در سال ۷۳۳ق) یکی از مریدان شیخ رکن‌الدین دانیال محسوب می‌شود. به گفته ابن بطوطه، زاویه شیخ ابودلف در محل آرامگاه و مسجد شیخ رکن‌الدین دانیال قرار داشت. شیخ ابودلف، از پارسایان روزگار، مریدان و معتقدان بسیاری داشت و در زهد و پرهیزگاری و سیر و سلوک مشهور زمان خود بود تا آنجا که ابن بطوطه در حدود سال ۷۳۳ق از جزیره هرمز به قصد دیدار وی به خنج سفر کرد و او را به بزرگی ستوده است و از توسعه و فراوانی خوان (سفره) او یاد می‌کند. وی می‌نویسد:

وقتی وارد زاویه شیخ (شیخ ابودلف) شدیم، او را دیدم که در یکی از گوشه‌ها، روی خاک نشسته و جبهه پشمین سبز مندرسی بر تن و عمامه پشمین سیاهی بر سر داشت. شیخ مرا در زاویه خود منزل داد و به وسیله پسر خود طعام و میوه برای ما فرستاد. پسر او مردی صالح و فروتن و صائم الدهر (دائم در حال روزه) و کثیر الصلوات (زیاد نماز خواندن) بود. این شیخ ابودلف حالات عجیبی دارد، مخارج زاویه او بسیار هنگفت است، چه عطایا و لباس و مرکب و همه قسم احسان دیگر به مسافری می‌دهد و من در آن نواحی مانند او نیافتم و معلوم نیست که همه مخارج را از کجا در می‌آورد؛ زیرا درآمد او

^۶ - فال، نام منطقه ای در پس کرانه بندر سیراف است و هم اکنون جزو شهرستان لامرد از شهرهای جنوبی فارس به شمار می‌رود.

منحصر است به آنچه که دوستان و برادران به او می‌رسانند و به همین جهت، غالب مردم معتقدند که شیخ را مدد از غیب می‌رسد (همانجا).

پسر شیخ ابودلف به نام ابوزید عبدالرحمن بن ابودلف (زنده در سال ۷۳۳ق) نیز که تحصیلات مقدماتی را در خانقاه پدرش در خنج فراگرفت، در لار زاویه‌ای بزرگ و معمور داشت که از طرف پدرش آن را اداره می‌کرد و عده‌ای از درویشان در زاویه او جمع می‌شدند. به گفته ابن بطوطه: "رسم این دراویش بر این است که روزها هنگام عصر، در زاویه گرد می‌آیند و آنگاه به سوی خانه‌های مردم راه افتاده از هر خانه یک یا دو گرده نان می‌گیرند و آن را به مسافرینی که به زاویه وارد می‌شوند، می‌دهند. صاحب خانه‌ها که با این وضع، خو گرفته اند، سهم دراویش را در مخارج منظور می‌دارند" (همان: ۲۷۲).

نفوذ میدان و پیروان طریقت مرشدیه در مراکز تجارت دریایی خلیج فارس و اقیانوس هند و از آن جمله کیش و هرمز و دکن از موارد مهم تاریخ فرهنگی این منطقه محسوب می‌شود. به گونه‌ای که در نیمه دوم قرن هفتم هجری یکی از شاگردان شیخ رکن الدین دانیال به نام شیخ نورالدین ملک یارپران (م. ۶۸۰ق) به دربار ملوک بالبان هند در ایام سلطنت غیاث الدین بلبن (حک. ۶۸۶-۶۶۴ق) در نواحی جنوبی آن راه یافت و برای خود پیروان بسیاری جمع کرد و خانقاهی بنیان نهاد (برنی، ۱۸۶۲: ۱۱۱؛ هندوشاه استرآبادی، ۱۳۹۴: ۴/ ۶۱۰؛ لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۱۰۲۲). وی، همچنین معاصر شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج (م. ۶۷۰ق) از مشایخ بزرگ چشتیه هند و مراد شیخ نظام الدین اولیاء (م. ۷۲۵ق) بود (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۹۴: ۴/ ۶۱۱-۶۱۰؛ لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۲۳-۱۰۲۲). مؤلف ثمرات القدس می‌نویسد، "وی را با شیخ گنج شکر محبت و رابطه عظیم بوده ... و دائم جامه زرد می‌پوشید" (لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۱۰۲۳). در کتاب تاریخ فرشته نیز آمده است: "او به رسم ابواسحاقیان، خرقة زرد می‌پوشید و علمهای زرد داشت و در دبار ایشان یک نوع پنبه است زرد که از آن لباس می‌سازند و او را با شیخ فریدالدین، الفت و اتحاد عظیم بود" (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۹۴: ۴/ ۶۱۱). شیخ ملک یارپران بعد از وفاتش در سال ۶۸۰ق در همان دهلی به خاک سپرده شد (لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۱۰۲۳).

طریقت مرشدیه در ملوک کیش و به ویژه خاندان ملک الاسلام طیبی (حک. ۷۲۵-۶۹۲ق)^۷ نیز نفوذ بسیاری داشت. شیخ اسماعیل دانیالی (م. ۶۵۷ق) از جمله پیروان این طریقت بود که حکام هرمز را از خطر انهدام که به واسطه حملات مغول در اوایل قرن هشتم هجری در نواحی جنوبی صورت می‌گرفت (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۱۹-۲۱۵؛ نظری، ۱۳۸۳: ۱۸)، نجات داد. وی که در آستانه قرن هفتم هجری در جزیره جرون^۸ می‌زیست، واسطه خرید این جزیره از پادشاه کیش برای سلطان هرمز بهاء‌الدین ایازسیفین (م. ۷۱۱ق) شد. فروش جزیره با مخالفت ملکه کیش روبه رو شد، ولی نفوذ شیخ اسماعیل، آنچنان بود که پادشاه نتوانست تقاضای او را رد کند. این اقدام شیخ اسماعیل، برای ملوک هرمز اهمیت زیادی داشت؛ به طوریکه بعد از آن تاریخ تا آخرین روزهای حیات سیاسی هرمز (تا زمان استیلای پرتغالی‌ها در سال ۹۱۳ق)، سلسله امرای هرمز، پیروان طریقت مرشدیه در خنج را زیر حمایت خود گرفتند و به پاس کمک شیخ، هر ساله مبلغی پاداش به او و بازماندگانش اعطا می‌کردند. این امر به صورت رسمی پسندیده توسط همه پادشاهان هرمز پذیرفته شد و تا پایان حیات سیاسی آنان، مقرری مرسوم به پیروان این طریقت در خنج پرداخت می‌شد (Teixiera, ۱۹۰۲: ۱۵۹-۱۶۳). همچنین به دستور پادشاه هرمز، عزالدین گردانشاه، در سال ۷۱۱ق، کتیبه‌ای به خط ثلث برای آرامگاه شیخ رکن‌الدین دانیال ساخته شد. پسرش، ملک قطب‌الدین تهمتن نیز بین سالهای ۷۴۸-۷۱۸ق، دستور ساختن گنبد و بارگاهی بر مقبره شیخ رکن‌الدین دانیال در خنج صادر نمود که هنوز ویرانه‌های آن برجای مانده است و تنها یادگار ملوک هرموز در آنجا به شمار می‌آید. ابن بطوطه، در سال ۷۳۱ق، با سفر به این منطقه، این گنبد را از نزدیک مشاهده کرده بود (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۷۳). وی، سلطان قطب‌الدین تهمتن را از "شهریاران کریم و متواضع و نیکخوی" می‌داند (همان " ۲۶۹). همچنین، مناره‌ای در کنار گنبد و بارگاه شیخ رکن‌الدین دانیال وجود دارد که گویا در سال ۷۸۳ق، ساخته شده بود (وثوقی، ۱۳۸۰: ۲۰۱-۲۰۰؛ وثوقی، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۵۲۳). در اطراف این مناره، نام خلفای راشدین و دوازده امام شیعیان در کنار هم

^۷ - کیش و فارس در این دوره در دست خاندان طیبی و در رأس آن، ملک الاسلام جمال‌الدین ابراهیم طیبی بود (وصاف الحضرة شیرازی، ۱۳۴۶: ۶۲-۱۶۱).

^۸ - حافظ ابرو، نام جرون را به صورت زرون می‌آورد و می‌نویسد که زرون بندر دریاست و کشتی‌های تجار از اطراف به اینجا می‌آیند و مروارید بسیاری در این بندر به دست می‌آید (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۶/۳). جزیره جرون همان بندر هرمز امروزی است.

آمده است^۹ (نوری، ۱۳۸۴: ۴۵۷-۴۵۵، ۵۲۵-۵۲۲). (تصویر ۱). به این ترتیب، این آثار که هنوز در خنج وجود دارد، نشان دهنده ارتباط عمیق این ناحیه پس کرانه‌ای با خلیج فارس دارد.



تصویر ۱: مناره شیخ دانیال خنجی در خنج (عکس از نگارنده).

^۹ - مقبره شیخ رکن الدین دانیال، به صورت استوانه بر پایه هشت ضلعی قرار دارد و از سنگ ساخته شده است و روی آن با کاشی به صورت گل جعفری تزیین شده است. روی مناره یک حاشیه آجر و کاشی به طور متداخل وجود دارد و سپس روی آن با آجر و کاشی به طور پیچ خطوط کوفی، نقش بسته است. مناره در سمت شمالی بقعه شیخ قرار دارد و حدود ۱۸ تا ۲۵ متر آن باقی مانده است. قسمت فوقانی مناره که فرو ریخته بود، تعمیر شده است. در قسمت فوقانی، کتیبه‌هایی از کاشی با خط کوفی نصب شده که چنین خوانده می‌شود: لاله‌الاله. در تمام کتیبه‌های اطراف این قسمت از کلمات شریفه با همان خط، تکرار می‌شود. در قسمت دوم که به صورت حاشیه‌ای دور منار می‌گردد، مربع‌هایی از گوشه به دنبال هم قرار دارند که با خط بنایی کوفی از سمت شمال روی آنها چنین نوشته شده است: اللهم صل علی محمد المصطفی و ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان عفان و علی مرتضی و حسن المجتبی و حسین شهید و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و امام علی موسی الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن عسکری و محمد مهدی. مدخل مناره در گوشه جنوبی رو به قبله باز می‌شود. داخل مناره یک ستون سنگی استوانه‌ای وجود دارد. راه پلکان مناره که آجری است، ستون سنگی را دور می‌زند، قطعات سنگ تراش پایه مناره با بست‌های آهنی به یکدیگر متصل شده‌اند. در کتیبه‌ای که با خط ثلث تزیینی در پای مناره هشت گوش نصب شده و از گوشه جنوب غربی شروع می‌شود، آیه ۳۶ از سوره نور و عبارات دیگر آمده است (نوری، ۱۳۸۴: ۴۵۷-۴۵۵، ۵۲۲-۵۲۵).

پیروان شیخ رکن الدین دانیال در دربار هرمز نیز اعتبار بسیاری پیدا کردند و بعضی از ایشان شهرت فراوانی یافتند؛ شیخ عقیف الدین اسرائیل بن شیخ حاجی عبدالسلام خنجی معروف به اصیل الدین عبدالسلام خنجی از درباریان معروف هرمز و قاضی القضاة جرون در عصر تورانشاه بن قطب الدین تهمتن (حک. ۷۷۹-۷۴۷ق)، یکی از ایشان بود. او طی یک مأموریت سیاسی که از طرف پادشاه هرمز به دربار فارس (زمان آل مظفر)، فرستاده شده بود، در سال ۷۷۰ق، در شیراز درگذشت و او را در زادگاهش دفن کردند (بنی عباسیان بستگی، ۱۳۳۹: ۲۱-۲۰). مؤلف تاریخ جهانگیریه درباره او چنین می نویسد که وی، پس از تحصیلات مقدماتی، به مصر رفت و در جامع الازهر مصر، علوم عربیه از منقول و معقول را فراگرفت، سپس به خنج مراجعت نمود. در این مسافرت تورانشاه بن قطب الدین، سلطان معروف هرمز را ملاقات کرد و بنا به تقاضای پادشاه هرمز پس از چندی توقف در خنج، با اجازه پدرش به هرمز رفت و سمت قاضی القضاة و امیرالحاج را برای همه بنادر و جزایر خلیج فارس و عربستان به دست آورد و مساجد و مدارس علوم دینی و عربی در هرمز و بنادر معمور آن تأسیس کرد و شخصاً به تدریس پرداخت و چندین جلد کتاب در حدیث، حکمت، اصول منطق و بیان به نثر و نظم تألیف کرد. وی بعدها به وزارت سلطان هرمز نیز منصوب گردید. به گفته مؤلف تاریخ جهانگیریه، شیخ عقیف الدین مانند پدرش شیخ عبدالسلام "اهل طریقت و شریعت و به کشف کرامت و سخاوت و شجاعت معروف و در خانه باز و میهمان نواز بود و حتی هدایای پربهائی که سلاطین و متمکین به او می دادند، بین مردم تقسیم می کرد و چیزی برای خود باقی نمی گذاشت". (همانجا). فرزند شیخ عقیف الدین به نام بدرالدین شیخ اسماعیل نیز از مشاهیر بزرگ خنج بود (همان: ۲۱).

قطب الدین عبدالله دانیالی معروف به فخر العلماء البر و البحر نیز از دیگر پیروان شیخ رکن الدین دانیال، از علمای بزرگ هرمز بود (وثوقی، ۱۳۸۰: ۲۰۰؛ وثوقی، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۶۶) که بعد از شیخ ابودلف خنجی، ریاست طریقت را به عهده گرفت (نوری، ۱۳۸۴: ۶۱۳). براین اساس، امور فرهنگی و مذهبی هرمز بویژه در دربار و رده های بالای حکومتی در اختیار علمای مرشدیه قرار داشت.

خنج در سده های هشتم و نهم هجری نیز به عنوان یکی از پایگاه های مهم فکری و تربیت علما و اندیشمندان به شمار می رفت. در قرن هشتم هجری، ریاست طریقت پس از شیخ رکن الدین

دانیال خنجی، شیخ خضر و شیخ احمد بادازوی به شیخ عبدالسلام خنجی (۶۶۱-۷۴۶ق) رسید^{۱۰} (شیروانی، ۱۳۳۹: ۳۳۶). شیخ عبدالسلام، جد اعلای مشایخ و خاندان بنی عباسی بستک، از مهمترین مریدان شیخ رکن‌الدین دانیال بود که در خنج و شیراز به تدریس علوم دینی مشغول بود (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸-۱۷). به روایت مؤلف تاریخ جهانگیریه، شیخ عبدالسلام، از اولاد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب از سادات هاشمی می‌باشد. وی، در سال ۶۶۱ق، در خنج متولد می‌شود و در صغر سن، تحصیلات مقدماتی خود را نزد مشایخ خنج، از جمله شیخ دانیال خنجی فرا می‌گیرد و سپس در مکه، مدینه و جامع‌الازهر مصر ادامه تحصیل می‌دهد و پس از فراغت از تحصیل از طریق بغداد "با اخذ طریقت و تصدیق اجتهاد از مشایخ طریقه قادری نقشبندی و علماء شریعت به خنج مراجعت می‌کند" و مسجد، مدرسه و مهمانسرای بزرگی بنا می‌کند و مردم را به تحصیل علوم دینی و ادار نمود و در اندک مدتی، مشایخ و طلاب و مریدان طریقت، دور او جمع می‌شوند. شیخ عبدالسلام که از مشاهیر علماء و پیشوای مردم لارستان، جهانگیریه، بنادر جنوب و عمانات عربستان بود، عده زیادی از بقایای زردشتی و یهودی در آبادیهای گرمسیر را به دین اسلام دعوت کرد و "خوان اطعام بر روی همه باز کرده، صفا و سخاوت و دینداری ایشان شهرت جهانی گرفت و فوج فوج مردم؛ اعم از طلاب و مریدان و نیازمندان حتی شاهزادگان و امراء برای تحصیل علوم عربی و اخذ طریقت و طلب حاجت به درگاه ایشان رو می‌آوردند" (همان، ۱۳۳۹: ۱۵-۱۴).

^{۱۰} - در کتاب ریاض السیاحه، سلسله مشایخ منتهی به دانیال، به این ترتیب ذکر شده است "و فرموده است، صاحب مناهج العرفاء بعضی از صاحبان سلاسل نسبت می دهند خود را به واسطه معدودی از اولیاء به سوی شیخ عزالدین احمد دانیال خنجی و استماع او از قطب الدین عبدالله دانیالی و او از شیخ شمس الدین محمد ابودلف دانیالی و او از شیخ مجد الدین اسماعیل دانیالی و او از شیخ عبدالسلام خنجی و او از شیخ احمد بادازوی و او از شیخ خضر و او از شیخ رکن الدین دانیالی و او از شیخ جمال الدین احمد خطیب و خطیب غیاث الدین و هر دو خطیب از خطیب تاج الدین عبدالمحسن بن عبدالکریم و او از خطیب ابوبکر و او از خطیب ابونصر محمود و او از خطیب ابوالقاسم عبدالکریم و او از شیخ ابواسحاق کازرونی و او از شیخ حسین اکار شیرازی و او از عبدالله خفیف المدفون به شیراز و او از شیخ ابوحنظله حداد نیشابوری و او از شیخ ابوعمرو اصطخری و او از شیخ ابوتراب نخشی و او از شفیق بلخی و او از امام همام موسی بن جعفر علیه السلام و شیخ شفیق نیز شنیده است از شیخ ابراهیم ادهم و او از شیخ زید بن موسی الراعی و او از شیخ اویس قرنی و او از امام همام امیرالمومنین(ع)" (شیروانی، ۱۳۳۹: ۳۳۶؛ نیز: معصوم شیرازی، بی تا: ۱۷۳/۲).

ابن بطوطه با شیخ عبدالسلام و پسرش محمد بن عبدالسلام (م. ۷۶۶ق) نیز دیدار داشت. وی می نویسد:

شنیدم که در همان خنج، باز زاویه دیگری است که جمعی از صلحا و عباد در آنجا به سر می‌برند. پیر آن قوم (شیخ عبدالسلام) بانگ زد پسرم محمد (شیخ حاجی محمد) را بگویند که پیش آید. محمد در گوشه‌ای نشسته بود و وقتی پیش آمد، از ضعف عبادت چنان می نمود که گویی از گور برخاسته، سلام کرد و نشست. پیر گفت: پسرم با این میهمانان در غذا موافقت کن تا از برکات آنان برخوردار گردی. پسر که روزه بود با ما به طعام نشست و افطار کرد. این جمع همه شافعی مذهب بودند (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۷۳).

مؤلف تاریخ جهانگیریه درباره محمد بن عبدالسلام نیز می‌نویسد: "کنیت وی ابونجم ملقب به شمس الدین در صفاوت و سخاوت و زهد و تقوی و کشف و کرامات معروف و مانند پدرش در خانه باز و مهمان نواز و اهل طریقت و شریعت بوده، آثار مدرسه و مسجد و آرامگاه او در خنج هنوز باقی است" (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۹-۱۸).

طریقت دانیالی بعد از شیخ عبدالسلام خنجی توسط فرزندانش از شاخه اصلی جدا شد و به جزیره هرمز منتقل شد و سلسله مشایخ خنج از طریقت دانیالی به طریقت ابونجمیه (شمسیه) با رهبری محمدبن ابی‌نجم (م. ۷۰۴ یا ۷۸۶ق) رسید (نوری، ۱۳۸۴: ۳۹۲). به این ترتیب، در قرن هشتم هجری در خنج علاوه بر مرکزیت طریقت دانیالی، مقر طریقت دیگری از درویشان شافعی تحت رهبری شیخ محمدبن ابی‌نجم نیز وجود داشت که به تدریج توانست در سده‌های هشتم و نهم هجری، با حمایت ملوک لار^{۱۱} نقش مسلطی را در خنج ایفا نماید. شیخ محمد ابونجم، در قرن هشتم هجری، مکتبی به نام شمسیه را پایه گذاری کرد که از لحاظ مشرب فکری، مخالف شیخ رکن الدین دانیال محسوب می‌شد و از آن به بعد، این شهر، شاهد اختلافات گسترده بین پیروان دو فرقه مهم دانیالی و ابونجمی بود. ملوک هرموز از دانیالها و ملوک لار از ابونجمی‌ها حمایت می‌کردند. اگر چه جدال اصلی بر سر تسلط بر راه های تجاری منتهی به سواحل جنوب بوده است. این کشمکش‌ها در پایان قرن هشتم هجری با حمایت بی‌دریغ ملوک لار به نفع فرقه ابونجمی به پایان رسید. این

^{۱۱} - ساختن گنبد و بارگاه شیخ محمد ابونجم توسط امیر سیف الدین نصرت لاری (سلطان لارستان) در قرن هشتم هجری، دال بر این مدعاست (وثوقی، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۸۲).

تحولات باعث شد که شاخه دانیالی از قدرت پیشین افول نموده و جانشینان دانیال به دلایل نامشخصی به دربار ملوک هرمز مهاجرت نمایند (وثوقی، ۱۳۷۴: ۵۷، ۶۴-۶۸). هر چند طریقه دانیالیه به صورت رسمی به هرمز انتقال داده می‌شود، اما هنوز در طول قرن هشتم هجری و حتی پس از آن خانقاههایی وجود داشت که وابسته به طریقت دانیالی بود و به این سبب است که درگیری های میان این دو طریقه دانیالیه و ابونجمیه (شمسیه) ادامه می یابد (وثوقی، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۳). شدت کشمکش‌ها در زمانی اوج می‌گیرد که شیخ کبیر از اخلاف شیخ رکن الدین دانیال در اوایل قرن دهم هجری به خنج مهاجرت می‌کند و با ترویج عقایدش که با افکار و عقاید شیخ رکن الدین دانیال، مغایرت داشت، سبب درگیری و ناامنی و مهاجرت علما و متفکران از این شهر به نواحی همجوار و دربارهای دوردست می‌شود (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۵).

نتیجه

خنج، ولایتی است در جنوب فارس و از سابقه‌ای کهن برخوردار است. این منطقه، به عنوان توقفگاهی در مسیرهای منتهی به خلیج فارس محسوب می‌شود. این موقعیت ممتاز در جذب مهاجران بویژه عالمان و عارفان از سایر نواحی به این منطقه، مؤثر بود. در قرن هفتم هجری شعبه‌ای از طریقت مرشدیه به رهبری شیخ رکن الدین دانیال خنجی در خنج، شکل می‌گیرد که موجب تحولات گسترده‌ای در این خطه و جنوب ایالت فارس می‌شود. طریقت مرشدیه (کازرونی، اسحاقیه)، یکی از سلسله‌های صوفیانه بود که به بنیانگذار آن، شیخ ابواسحاق کازرونی معروف به شیخ مرشد، منسوب است. این طریقت پس از تأسیس، از مشهورترین طریقت‌های صوفیانه شد و فضای اجتماعی بخش قابل توجهی از جامعه را تحت تأثیر آموزه های اجتماعی - فرهنگی خود قرار داد. روند رو به گسترش این طریقت، از نیمه دوم قرن چهارم تا اوایل قرن نهم هجری ادامه می‌یابد. این طریقت از کازرون در فارس آغاز شد و در اکثر نقاط ایران گسترش یافت. طریقت مرشدیه بویژه در خنج، جایگاه و پیامدهای مثبتی داشت. این منطقه به عنوان نشانه‌ای از دوران شکوفایی و تأثیرگذاری این طریقت به شمار می‌آید. با مطالعه بر روی جغرافیای طبیعی و فرهنگی شهر خنج، این نتیجه به دست می‌آید که پایگاه قوی اجتماعی صوفیان، اعتقاد به کرامات معنوی شیخ ابواسحاق کازرونی، عرضه خدمات اجتماعی، حمایت حکمرانان و امیران از این طریقت و واقع شدن در مسیرهای تجاری، از دلایل مؤثر نفوذ طریقت مرشدیه در خنج بوده است. این دلایل خود زمینه ساز تأثیرات مهم میدان این طریقت بر حیات فرهنگی و تاریخی این

منطقه بودند.

شهر خنج، با حمایت‌های مادی و معنوی اولیاء و بزرگان آن از مریدان مرشدیه و نیز اقدامات عام‌المنفعه و فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی آنها، رونقی خاص یافته بود. این شهر طی سده‌های هفتم و هشتم هجری، تحت حاکمیت فرهنگی شیخ رکن الدین دانیال خنجی و پیروانش با حمایت مالی و سیاسی حاکمان، توانست دوره‌ای از شکوفایی و رشد را پشت سر گذارد. طریقت مرشدیه نیز به همان نسبت به سرعت گسترده شد. پیروان شیخ رکن الدین در خنج و نواحی اطراف از جمله لار، کیش، هرمز تا اقیانوس هند، صاحب مسند و کرسی ارشاد شدند و بناهای مختلفی چون خانقاه، مسجد و مدرسه به سرپرستی شیخ دایر کردند و همچنین موقعیت بسیار خوبی در مراکز تجارت دریایی این مناطق به دست آوردند. به این ترتیب، خانقاه شیخ رکن الدین دانیال در خنج به سبب موقعیت گذرگاهی این شهر و قرار گرفتن آن در مسیر کاروانهای تجاری، از قدرت اقتصادی و اجتماعی فوق‌العاده‌ای برخوردار شد و پذیرای مسافران و تاجران بسیاری شد.

پس از وفات شیخ رکن الدین دانیال، پیروانش در خنج به حیات فکری خود ادامه دادند و توانستند در دربار ملوک هرمز به اقتدار کامل برسند و نقش اساسی را ایفا نمایند و تا آخرین روزهای حیات سیاسی آنان، به عنوان کادر اداری قدرتمندی، مطرح باشند. شهرت شیخ رکن الدین دانیال و رسوخ شاگردانش به دربارهای نواحی جنوبی، به حدی بود که امرای محلی، موقوفات متعلق به آنان را از مالیات معاف کردند و حتی مقرری خاصی برای آنان در نظر گرفتند.

بر این اساس، خنج به عنوان پایگاه فرهنگی شیخ رکن الدین دانیال، در آن عصر تاریخی، رسالت خویش را به انجام رسانید و یادگارهای درخشانی را در تاریخ معنوی منطقه، از خود بر جای گذاشت، به گونه‌ای که تا قرن‌ها بعد، تفوق فرهنگی در بخش اعظم سواحل جنوبی ایران و حتی در دربارهای مجاور و از آن جمله ملوک هرمز و ملوک دکن با نام و یاد پیروان مرشدیه عجین شد و باعث رونق فرهنگی و اقتصادی منطقه گردید. چشم اندازی زیبا و جذاب از ثروت و قدرت فکری را شکل داد؛ به گونه‌ای که این تفوق و برتری از چشمان تیزیبن ابوبکر بن سعد سلغری، به دور نماند و جاذبه تصاحب قدرت مالی و فرهنگی نواحی جنوبی خلیج فارس در آستانه قرن هفتم هجری، آن پادشاه سیاستمدار را واداشت تا طی یک لشکرکشی، این مناطق را تصرف نماید. از این رو، سده‌های هفتم و هشتم هجری، به عنوان مبدأ تاریخی مهمی در حیات اجتماعی و فرهنگی شهر

خنج محسوب می شود.

منابع

۱. ابن بطوطه. محمد بن ابراهیم (۱۳۳۷). *سفرنامه ابن بطوطه*. ترجمه محمد علی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارسنامه ابن بلخی*. مصحح لسترنج و نیکلسن، توضیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس شناسی.
۳. ابن خردادبه (۱۳۷۰). *مسالك و ممالک*. ترجمه حسین قره چانلو، تهران: مترجم.
۴. ابن عثمان. محمود (۱۳۳۳). *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (سیرت نامه شیخ ابواسحاق کازرونی)*. به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابخانه دانش.
۵. ابونجمی. محمد و یونس صادقی (۱۳۹۵). "بازخوانی یک وقفنامه در خنج فارس". *وقف میراث جاویدان*، سال بیست و چهارم، شماره ۹۴، صص ۱۶۴-۱۴۱.
۶. اسلامی. الله قلی (۱۳۵۲). "خنج". *هنر و معماری*، شماره ۱۲۸، صص ۷۷-۸۴.
۷. اصطخری. ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰). *مسالك و ممالک*. به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. الدیلمی. ابوالحسن (۱۳۶۳). *سیرت الشیخ الکبیر ابو عبدالله ابن الخفیف الشیرازی*. ترجمه رکن الدین یحیی بن جنید الشیرازی، به کوشش شیمل طاری، تهران: بابک.
۹. برنی. ضیاء الدین (۱۸۶۲). *تاریخ فیروزشاهی*. تصحیح مولوی سید احمد خان صاحب، به اهتمام کپتان ولیم ناسولیس و مولوی کبیر الدین احمد، کلکته.
۱۰. بنی عباسیان بستکی. محمد اعظم (۱۳۳۹). *تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک*. به کوشش عباس انجم روز، بی جا: بی نا.

۱۱. جامی. عبدالرحمن بن احمد (۱۳۸۶). *نفحات الانس من حضرات القدس*. به کوشش مهدی توحیدی پور، تهران: سعدی.
۱۲. چغمین، فلیز و زرن تانیدی (۱۳۸۵). "تولید کتاب به وسیله فرقه کازرونی در شیراز عصر صفوی"، هنر و معماری صفویه، به کوشش شیلا کنبی، ترجمه مزدا موحد، تهران: فرهنگستان هنر، صص ۹۰-۸۱.
۱۳. حافظ ابرو. عبدالله ابن لطف الله (۱۳۸۰). *زبدۀ التواریخ*. ج ۴، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نی.
۱۴. حافظ ابرو. عبدالله ابن لطف الله (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*. ج ۲ و ۳، تصحیح صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب.
- حسینی فسایی. میرزا حسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*. ج ۱ و ۲، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیر کبیر.
۱۵. خواجهی کرمانی. ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود (۱۳۷۴). *دیوان کامل خواجهی کرمانی*. به کوشش سعید قانع، تهران: بهزاد.
۱۶. خواجهی کرمانی. ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود (۱۳۵۰). *گل و نوروز*. به کوشش کمال عینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۷. خنجی. محمد امین (۳۸۶). *مشاهیر نامی خنج*. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
۱۸. درستی کازرونی. شمس الدین محمد بن محمد، *شروط (مجموعه فقه فارسی)*. شماره کتاب ۷۶۱۲، تهران: کتابخانه مجلس.
۱۹. زرکوب شیرازی. ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر (۱۳۵۰). *شیرازنامه*. به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۰. سمرقندی. کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع سعیدین و مجمع بحرین (دفتر اول ۱۰۷-۱۵۰ق). ج ۲، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۱. شبانکاره‌ای. محمد بن علی بن محمد (۱۳۷۶). مجمع الانساب. تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
۲۲. شیروانی. میرزازین العابدین (۱۳۳۹). ریاض السیاحه. تصحیح اصغر حامد ربانی، تهران: سعدی. صوره الاقالیم (هفت کشور) (۱۳۵۳). تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایرانی
۲۳. عطارنیشابوری. فریدالدین (۱۳۸۳). تذکره الاولیاء. تصحیح: رینولد آلن نیکلسون، بازنگاری: ع. روح بخشان، تهران: انتشارات اساطیر.
۲۴. عقیلی. عبدالله (۱۳۵۸). "سکه های ضرب کازرون با نام ابواسحق(ذیل کتاب فردوس المرشدیه)". مجله آینده، سال هشتم، شماره ۸.
۲۵. عقیلی. عبدالله (۱۳۷۷). "دارالضرب های ایران در دوره اسلامی"، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۲۶. فصیح خوافی. احمد بن محمد (۱۳۸۶). مُجمل فصیحی. ج ۲ و ۳، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
۲۷. قاسم بگلو. مرتضی (۱۳۸۵). سکه های سیرا ف. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و بنیاد ایرانشناسی شعبه بوشهر.
۲۸. قزوینی. محمد (۱۳۴۷). ملوک هرمز. ج ۹، به اهتمام ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
۲۹. کاوتس. رالف (۱۳۹۲). چشم اندازهایی از جاده ابریشم دریایی: "شبکه کازرونی"، مترجمان: محمد باقر وثوقی و پریسا صیادی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

۳۰. لعلی بدخشی. لعل بیگ بن شاه قلی سلطان (۱۳۷۶). *ثمرات القدس من الشجرات الانس*. تصحیح حاج سید جوادی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۱. مستوفی قزوینی. حمدالله (۱۳۳۹). *تاریخ گزیده*. بتصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
۳۲. مقدسی. ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ج ۲، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
۳۳. معصوم شیرازی. محمد (معصومعلیشاه، نایب الصدر)، (بی تا). *طرائق الحقایق*. ج ۲، تصحیح محمد جعفر محجوب، تهران: کتابخانه سنایی.
۳۴. نظنزی. معین الدین (۱۳۸۳). *منتخب التواریخ معینی*. به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
۳۵. نوری. محمد نور (۱۳۸۴). *خنج دارالولایای فارس*. قم: انتشارات حضرت عباس علیه السلام.
۳۶. وثوقی. محمد باقر (۱۳۷۴). *خنج گذرگاه باستانی لارستان*. قم: نشر خرم.
۳۷. وثوقی. محمد باقر (۱۳۸۰). *تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس؛ ملوک هرمز*. شیراز: دانشنامه فارس.
۳۸. وثوقی. محمد باقر و دیگران (۱۳۸۵). *تاریخ مفصل لارستان*. ج ۱ و ۲، تهران: همسایه.
۳۹. وصاف الحضره شیرازی. فضل الدین بن عبدالله (۱۳۴۶). *تحریر تاریخ وصاف*. به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۴۰. هندوشاه استرآبادی. محمد قاسم (۱۳۹۴). *تاریخ فرشته*. ج ۴، تصحیح محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ” La survie de shilsu et la ruote du khunj -o- Fal”, Iran. No.) ۱۹۶۹(۴۱. Aubin, jean, ۷, London. pp. ۲۱-۳۷.